

## یادداشت‌هایی بر تاریخ هرات

اکبر نحوی (دانشگاه شیراز)

تاریخ هرات (دست‌نوشته نویافته)، به احتمال از عبدالرحمن فامی هروی (۴۷۲-۵۴۶)، نسخه‌برگردان به قطع اصل نسخه خطی کتابخانه شخصی محمدحسن میرحسینی، کتابت: قرن هفتم هجری، با مقدمه محمدحسن میرحسینی و محمدرضا ابونئی مهریزی و پیشگفتار ایرج افشار، میراث مکتوب، تهران ۱۳۸۷، چهل و یک + ۱۸۷ + ۷ صفحه.

دانش تاریخ در تمدن اسلامی، هرچند تا حدی میراث‌دار اقوامی است که سرزمینشان ضمیمه امپراتوری اسلامی شد، در دوران اسلامی بیشتر در پرتو کوشش‌های مسلمانان شکوفا گردید. قرآن نقش انکارناپذیری در پیدایش این علم در جهان اسلام داشته است. اشارات فراوان قرآن به سرگذشت اقوام کهن و نقل حوادثی که پیامبران پیشین از سرگذرانیده بودند نوعی نگرش تاریخی را به مسلمانان القا می‌کرد. سیره پیامبر اسلام و حوادثی که پس از رحلت ایشان در میان مسلمانان به وقوع پیوست و توسعه قلمرو اسلام و آشنائی اعراب مسلمان با اقوام دیگر که سابقه دیرینه فرهنگی داشتند نیز در شکل‌گیری و رشد و شکوفائی این دانش سهم بسزایی داشتند.

تاریخ‌نگاری اسلامی با تدوین سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر قرن اول هجری آغاز گردید و دیری نپایید که وسعت و تنوع شگفت‌انگیزی یافت و به صور و عناوین گوناگون چون سیره رسول، تاریخ پیامبران، صحابه، فتوحات،

خلفا، عالم، وزیران، قاضیان، کاتبان، فقیهان، حافظان حدیث، رجال حدیث، قاریان، نحویان و لغویان، متکلمان و فرقه‌های کلامی، فلاسفه، شیعه، عابدان و صوفیان، عقلای مجانبین، راهبان، شاعران، پزشکان، واعظان و قصه‌گویان، اخترگویان، شریفان و بخشندگان، آوازه‌خوانان و خوب‌رویان و عاشقان، نابینایان و لالان و گوژپشتان، بخیلان، گدایان و دروغ‌گویان، راهزنان و قماربازان درآمد؛ هرچند غالب نویسندگان این آثار از بینش تاریخی و اجتماعی و قدرت تحلیل بی‌بهره بودند و تألیفات آنان بیشتر به انبوهی از وقایع، که گاه ناهمگون و مبالغه‌آمیز می‌نماید، بدل شده است.

رقابت‌های سیاسی و مفاخره‌های قومی میان شهرهای متعدد امپراتوری اسلامی نیز توجه گروهی عظیم از نویسندگان را جلب کرد و از قرن سوم تک‌نگاشته‌هایی درباره شهرها و مناطق جغرافیائی تألیف شد و دیری نپایید که، از این راه، یکی از پربرترین شاخه‌های تاریخ‌نگاری اسلامی پدید آمد.

انگیزه بنیادی پیدایش این کتاب‌ها را در ایران باید در حبّ وطن و مفاخره ملّی جستجو کرد، چنان‌که سلامی (قرن ۴)، مورّخ بزرگ خراسان، می‌نویسد:

اهل خراسان بیش از دیگران در بسیاری از وقایع مهم دست داشتند. بنابراین، علمای خراسان موظّف‌اند تاریخ سرزمین و امیران خود را بدانند و حفظ کنند. هیچ‌چیز برای آنان شرم‌آورتر از این نمی‌تواند باشد که، در عین پرداختن به مطالعه اخبار دیگران، از اخبار دیار خود غفلت ورزند. (سقاوی، ص ۷۵؛ زرنثال، ج ۲، ص ۱۳۷)

زرکوب شیرازی (وفات: ۷۸۹) (ص ۷) نیز «بر مقتضی حُبّ الوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ... اخبار شهر شیراز و مزایای زوایای آن مدینه متبرک» را در شیرازنامه فراهم آورد تا پاسخی باشد به شخصی که در نکوهش این شهر سخن گفته بود.

بیشترین مورّخان کوشیده‌اند تا این درک و خودآگاهی ملّی را با موازین شریعت اسلام سازگار سازند و از اینجا بود که پاره‌ای از احادیث در فضیلت شهرهای ایران از مقدمه این کتاب‌ها سربرآورد. رافعی قزوینی (وفات: ۶۲۳) روایت می‌کند:

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ قَزْوِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا فَيَرْحَمُهُمْ أَهْلَ الْأَرْضِ. (ج ۱، ص ۱۳)

وی، به اسنادی دیگر، نقل می‌کند:

قال (صلى الله عليه و آله و سلم): قزوين بابٌ من ابوابِ الجنَّةِ وَ هِيَ اليَوْمِ فى يَدِ المُشْرِكِينَ. سَتُفْتَحُ فى آخِرِ الزَّمَانِ عَلَى أُمَّتِي. فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَلْيَأْخُذْ نَصِيْبَهُ مِنْ فَضْلِ الرِّبَاطِ بِقَزْوِينَ.<sup>۱</sup> (همان، ج ۱، ص ۲۰)

ابوبکر بلخی نیز می‌نویسد:

زبان بهشتیان فارسی دری است و ایوب شهید می‌گوید که: پارسی دری زبان اهل بلخ است. (ص ۱۷)

تاریخ‌های محلی را از حیث مطالب می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد:

– گروهی از آنها به لحاظ محتوا بر مطالب تاریخی و جغرافیائی و فرهنگی شهر موضوع سخن حایز اهمیت فراوان‌اند به خصوص که بخشی از این مطالب اطلاعات شخصی مؤلف است که خود اهل محل بوده است. همچنین بیشتر این آثار بر پایه منابعی نوشته شده‌اند که امروز در دسترس نیستند و این بر ارزش آنها می‌افزاید. از آن جمله است فارس‌نامه (اوایل قرن ۶) ابن بلخی، تاریخ سیستان، تاریخ بخارا (۳۳۲ هـ)، و تاریخ طبرستان (۸۸۱ هـ).

– در پاره‌ای دیگر، کتاب با مقدمه‌ای کوتاه درباره شهر مورد بحث آغاز می‌شود که معمولاً درباره وجه تسمیه و فتح آن شهر به دست مسلمانان است و، به دنبال آن، سرگذشت دانشمندانی که از آن برخاسته‌اند یا مدتی در آن زیسته‌اند، به تفصیل آورده می‌شود. سرگذشت‌ها در قدیم‌ترین این نوع کتاب‌ها فقط به محدثان و راویان اختصاص داشت؛ زیرا در تألیف این آثار ملاحظات دینی دخیل و هدف شناخت هرچه بیشتر راویان و میزان وثوق و اعتبار آنان در نقل احادیث بود تا، از این طریق، علم حدیث از وضع و جعل در امان بماند. نویسنده گاهی، در ترجمه یکی از راویان، احادیثی را که مستقیم یا به اسناد از او شنیده بود نقل می‌کرد. از این رو، در قرن‌های پیش از مغول، برخی از این تاریخ‌ها به عنوان کتاب درسی تدریس می‌شد. (← یاقوت حموی، ج ۴، ص ۱۶)

(۱) باید به خاطر داشت که رافعی این حدیث را زمانی نقل می‌کرد که اسماعیلیه در چند فرسنگی قزوین از قدرت فراوان برخوردار بودند و یکی از اشتغالات پدر مؤلف، محمد رافعی، بسیج مردم بر ضد ملاحده بود. (← رافعی، ج ۱، ص ۳۷۸ به بعد)

سرگذشت‌ها ممکن بود نظم الفبایی یا طبقاتی داشته باشد که، در نوع اخیر، هر طبقه به ترتیب الفبایی مرتب می‌شد.

غالب تاریخ‌های محلی ایران که تا مقارن حمله مغول تألیف شده‌اند از این نوع‌اند. گاه، برای این دسته از کتاب‌ها، عناوینی چون «طبقات»، «اخبار»، «فضایل»، «مفاخر»، «محاسن» اختیار می‌شد که مقدمه مؤلف و مواد کتاب تعیین‌کننده آن بود. از این گروه است: تاریخ جرجان یا کتاب معرفة علماء اهل جرجان از ابوالقاسم حمزة بن یوسف سهمی (وفات: ۴۲۷)؛ طبقات المحدثین باصبهان و الواردين علیها (قرن ۴)؛ اخبار اصبهان (حدود ۴۱۹-۴۲۰)؛ فضایل بلخ (اصل عربی: ۶۱۰هـ؛ ترجمه فارسی: ۶۷۶هـ)، محاسن اصفهان (میان سال‌های ۴۶۵ و ۴۸۵) از مافروخی.

از قرن سوم تا سال ۶۲۰ هجری حدود صد کتاب درباره شهرها و مناطق قلمرو فرهنگ ایران از کاشغر تا عسکر مُکرم (نزدیک اهواز) و از ازان و آذربایجان تا سیستان نوشته شد. برای برخی از شهرهای این مناطق، که از موقعیت ممتاز جغرافیایی و فرهنگی برخوردار بودند، بیش از یک کتاب نوشته شده است. از آن جمله است شهر مرو، که بر سر راه ارتباطی ماوراءالنهر و خراسان بزرگ قرار داشت و، از نیمه اول قرن سوم تا حدود ۵۶۰ هجری، یازده تاریخ برای آن شناخته شده است.

درباره شهر تاریخی هرات نیز، از اوایل قرن چهارم تا حدود سال ۶۰۰ هجری، پنج کتاب به زبان‌های فارسی و عربی نوشته شده که متأسفانه متن آنها از میان رفته است و، جز اقتباس‌هایی پراکنده از بعضی از آنها، اثری در دست نیست. یکی از آنها تاریخ هرات تألیف ابونصر (ابوالنضر) عبدالرحمن بن عبدالجبار بن عثمان فامی هروی (۴۷۲-۵۴۶) است. از اقتباس‌هایی که برخی از نویسندگان از این کتاب کرده‌اند پیداست که آن به زبان عربی تألیف شده و، مانند بسیاری از این نوع کتاب‌ها که در قرن‌های پیش از مغول درباره شهرهای ایران نوشته شده‌اند، بخش اعظم مطالب آن زندگی‌نامه محدثانی بوده که از هرات برخاسته یا در آن می‌زیسته‌اند.

مرکز پژوهشی میراث مکتوب به تازگی نسخه خطی ناقصی از تاریخی درباره هرات به زبان فارسی در ۱۶۰ صفحه (۸۰ برگ) به صورت عکسی به همت محمدحسن میرحسینی و محمدرضا ابویی مهریزی منتشر ساخته و مصححان (ص بیست‌ونه) با

قرآینی نشان داده‌اند که آن ترجمه‌ای است احتمالاً به قلم خود مؤلف از تاریخ هرات به زبان عربی نوشته ابونصر فامی.

تا آنجا که از منابع متعدّد برمی‌آید، نسخه‌هایی از متن عربی تاریخ هرات فامی تا قرن هشتم موجود بوده و برخی از نویسندگان به اسم و رسم از آن اقتباس کرده‌اند.<sup>۲</sup> این کتاب یک بار نیز به قلم ضیاءالدین مقدسی (۵۶۹-۶۴۳)، که مدّتی در هرات می‌زیست، خلاصه شده بود (سخاوی، ص ۳۸۴). امّا در هیچ مأخذی به اینکه تاریخ فامی تحریری فارسی هم داشته اشاره نشده است.

اینک که ۸۰ برگ از گزارش فارسی این کتاب گران‌قدر در دسترس ماست، درمی‌یابیم که همین ترجمه، در اوایل قرن هشتم، در اختیار سیفی هروی نیز بوده و او سطرهایی از آن را در تاریخ‌نامه هرات آورده است. به نظر می‌آید که سیفی، به موازات استفاده از این ترجمه، از متن اصلی تاریخ فامی نیز بهره جسته است.

برای نمونه، سیفی (ص ۴۵) حدیثی را به احتمال قوی از متن عربی تاریخ فامی در فضیلت شهر هرات نقل می‌کند که در نسخه خطّی نویافته نیست؛ امّا ترجمه‌ای که از آن به دست می‌دهد، تقریباً لفظ به لفظ، با آنچه در نسخه خطّی موصوف آمده برابر است:

ترجمه سیفی (ص ۴۶)	ترجمه دست‌نویس (ص ۱۴۸)
خلاصه کاینات ... محمّد مصطفی (ص) ... چنین می‌فرماید که ... حق تعالی را شهری ست در خراسان که آن را هرات گویند. میوه‌های آن شهر فراوان باشد جوی‌های آن پر آب و به خیر و برکت روان. بر هر دری از درهای آن فرشته‌ای است تیغ برهنه در دست، بلا را از اهل آن شهر باز می‌دارد تا به روز قیامت. مردان ایشان مؤمنان‌اند و عورات	رسول گفت (ص) به درستی که حق تعالی را شهری ست در خراسان که آن را هرات گویند. میوه‌های آن شهر فراوان، جوی‌های آن پر آب، به خیر و برکت روان. بر هر دری از درهای آن فرشته‌ای آفریده است تیغ برهنه در دست، بلا از اهل آن شهر باز می‌دارد تا به روز قیامت. مردان ایشان مؤمنانند و زنان ایشان مؤمنات. دعای

(۲) از جمله سبکی، ج ۳، ص ۱۸، ۴۶، ۱۷۶؛ ج ۴، ص ۱۱۶، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۹۴، ۳۸۰؛ ج ۵، ص ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵؛ ابن‌الفوطی، ج ۲، ص ۲۳۶، ۲۳۹، ۳۹۲؛ ج ۴، ص ۲۱۹، ۵۵۶، ۵۵۷؛ یاقوت، ج ۲، ص ۱۶۳؛ ج ۴، ص ۲۴۸؛ ج ۱۷، ص ۱۶۴؛ ج ۱۸، ص ۹۹؛ ابن‌رجب، ج ۱، ص ۶۳؛ ذهبی، ج ۱۳، ص ۳۷۱.

ایشان مؤمنات. دعای برکت کرده است بر آن شهر  
ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و خضر و  
الیاس (ص). ذوالقرنین آن را بنا کرده است تا  
ثغری باشد اهل او را. هرکه از آن شهر در راه  
خدای عزوجل رحلت‌کننده باشد و یا به نیت  
عزو بیرون رود همچنان باشد که هر روز حجی  
پذیرفته می‌گزارد؛ و شهیدان آن شهر را روز قیامت  
برانگیزانند و مزاحمت کنند روز قیامت با شهدای  
بدر؛ و به حق آن که جان من به فرمان اوست، که  
یک نماز در آن شهر بهتر است از هزار نماز که نه  
در آن شهر است.

(نیز قس سیفی، ص ۴۶ با فامی، نسخه خطی نویافته، ص ۱۵۰)

غیرممکن است که دو تن، در فاصله چند قرن از یکدیگر، عباراتی را از عربی  
به فارسی برگردانند و ترجمه‌ها تا این حد لفظاً با یکدیگر مطابق باشد. بنابراین، نسخه‌ای  
از همین ترجمه در اختیار سیفی بوده است. این فرض که سیفی ترجمه‌ای غیر از متن  
موجود، که متضمن متن عربی حدیث نیز بوده، در اختیار داشته باطل است؛ زیرا کاتب  
این نسخه خطی، در خلال متن، ده‌ها بیت عربی و ترجمه فارسی آنها را بعینه از نسخه  
اساس خود نقل کرده و در موردی هم که از نسخه اساسش مصرعی عربی افتاده بوده  
به آن تصریح کرده است. (← فامی، ص ۹۴)

با مدد گرفتن از تاریخ‌نامه سیفی، می‌توان پرتوی بر قسمتی از برگ‌های مفقود نسخه  
خطی نویافته افکند. سیفی، در آغاز کتاب خود، می‌گوید شیخ عبدالرحمن فامی هشت  
روایت درباره بنیان‌گذاری شهر هرات نقل کرده است. وی، سپس، این روایت‌ها را، طی  
صفحات ۲۵-۴۴ تاریخ‌نامه، با نثری آراسته با ۷۲ بیت فارسی و عربی می‌آورد. اگر  
این بیت‌ها را نادیده بگیریم و نثر سیفی را به نثری موجز مثل آنچه در نسخه خطی  
نویافته دیده می‌شود بازگردانیم، می‌توان حدس زد که حدود ۱۰ تا ۱۵ صفحه از آغاز  
نسخه خطی مذکور به چگونگی بنیان‌گذاری شهر هرات اختصاص داشته و، به رسم  
معمول در آن دسته از تاریخ‌های محلی ایران که محدثان می‌نوشتند، باید بخش (باب)

دوم کتاب فامی متضمن چگونگی فتح شهر هرات به دست مسلمانان و معرفی صحابه و تابعانی که به این شهر آمده‌اند و والیان و حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عبّاس بوده باشد یعنی مطالبی که بخشی از آن در آغاز همین نسخه خطی (ص ۱-۴۳) باقی است. لذا می‌توان حدس زد که آنچه در آغاز این نسخه خطی دیده می‌شود باب دوم کتاب فامی است. اینک مطالب کتاب بر پایه نسخه خطی موجود:

- ص ۱-۴۲ ادامه معرفی والیان خراسان و هرات که از سوی بنی‌امیه حکم می‌رانده‌اند؛  
 ص ۴۳-۴۵ معرفی عبدالله بن طاهر. نویسنده وعده داده است که «طرفی از اخبار طاهریان را تنها در بیوتات شرح خواهم داد» لذا در اینجا فقط به عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰) پرداخته است؛  
 ص ۴۶-۶۶ لیثیان (صفاریان)؛  
 ص ۶۶-۱۱۵ سامانیّه و سیمجوریّه و قدرت گرفتن محمود غزنوی؛  
 ص ۱۱۵-۱۳۶ با عنوان «باب پنجم در حادثه‌های نادر که به هرات بوده است»؛  
 ص ۱۱۶-۱۶۰ با عنوان «باب ششم در ذکر شرف و فضیلت هرات».

بر این اساس، باید صفحات ۱-۴۵ تتمه فصل دوم؛ لیثیان (صفاریان) فصل سوم؛ و سامانیّه و وابستگان آنان یعنی سیمجوریّه و چگونگی قدرت گرفتن محمود فصل چهارم کتاب فامی باشد. عناوین باب‌های پنجم و ششم نیز در متن مشخص شده است. درباره باب‌های دیگر نمی‌توان با اطمینان سخن گفت. آنچه مسلم است یک باب هم درباره بیوتات وجود داشته و، در آن، همچنان‌که در تاریخ بیهق، خاندان‌های سرشناس هرات از جمله طاهریان معرفی شده بوده‌اند، و یک باب نیز، همچنان‌که در ترجمه تاریخ نیشابور حاکم، حاوی فهرست اسامی و نه زندگی‌نامه محدثان و دانشمندان شهر هرات بوده است.

نکته دیگر آن که نسخه خطی نویافته باید ترجمه خلاصه‌ای از تاریخ هرات فامی باشد. زیرا سبکی (ج ۵، ص ۳۱۹)، به نقل از تاریخ فامی، می‌نویسد که تاهرتی از مصر به دربار محمود رفت تا او را پنهانی به آیین اسماعیلی فراخواند. او بر استری شگفت سوار بود که هر ساعت به رنگی درمی‌آمد. محمود تاهرتی را کشت و استر او را به شیخ هرات، محمد بن محمد آزدی، داد و گفت: این استری است که رأس ملحدین بر آن می‌نشست،

باید که رأس موحدین بر آن بنشینند. چنین مطلبی در نسخه خطی نویافته، آنجا که سخن از وقایع عصر محمود می‌رود، نیامده است.

باز سبکی (ج ۵، ص ۳۲۲-۳۲۷) شرح جنگ‌های محمود در هندوستان را به تفصیل نقل و، در میانه کلام (ص ۳۲۴)، از مأخذ خود که تاریخ فامی بوده، یاد می‌کند. از این روایت طولانی فقط چند سطر در ترجمه موجود دیده می‌شود. اگر بقیه مطالب تاریخ هرات فامی تا به این حد در نسخه خطی نویافته کوتاه شده باشد می‌توان گفت که ترجمه برگردان بسیار خلاصه شده تاریخ فامی است، لذا، برخلاف نظر مصححان کتاب (ص سی و یک)، بسیار بعید است که مترجم این کتاب خود فامی بوده باشد. مع الوصف، این مقدار از کتاب فامی که برای ما باقی مانده فوق‌العاده ارزشمند است و شایسته است که با تعلیقات و توضیحات لازم به چاپ برسد.

نگارنده، با مروری بر دیباچه مصححان و چاپ عکسی نسخه، چند نکته یادداشت کرد که شاید نقل آنها در اینجا خالی از فایده نباشد:

– در صفحه بیست و یک، از دو نفر با نام‌های ابواسحاق احمد بن محمد بن یونس الهروی البرز الحافظ (وفات: ۳۲۹)؛ ابواسحاق احمد بن محمد بن یاسین الهروی الحداد (وفات: ۳۳۴) یاد شده که تاریخ‌هایی درباره هرات نوشته‌اند. در صفحه بیست و هفت، بار دیگر بر آن تأکید شده است.

گفتنی است که گزارش‌های منابع رجالی و تاریخی درباره کهن‌ترین تاریخ هرات تا حدودی پریشان و مضطرب است و با قطع و یقین نمی‌توان گفت کدام یک از این دو نفر کتابی در این باب نوشته است. آنچه مسلم است ابواسحاق حداد تألیفی در این باره داشته و اقتباس‌هایی از کتاب او در دست است (در دنباله، این موضوع با تفصیل بیشتر بررسی خواهد شد).

– در صفحه بیست و سه آمده است:

حاجی خلیفه از ابی‌روح عیسی هروی به عنوان یکی دیگر از صاحبان تاریخ هرات یاد می‌کند. احتمالاً مقصود وی حافظ‌الدین ابوروح ساعدی بزاز هروی صوفی (۵۵۲-۶۱۸ هـ) است. زیرا ذهبی، در میان علمای هرات در سده ششم از کس دیگری با کنیه «ابوروح» جز شخص اخیر اسمی به میان نمی‌آورد. در صورتی که این فرض صحیح باشد، تاریخ ۵۴۴ هـ که حاجی خلیفه به عنوان تاریخ وفات وی ذکر کرده نیز نادرست است.



در صفحه سی و دو، بار دیگر با تکرار همین مطلب، افزوده شده که

[ابوروح ساعدی] از شیخ عبدالرحمن فامی حدیث روایت کرده است. با این حساب، ظن قوی می‌رود که ابوروح هروی یکی از شاگردان شیخ عبدالرحمن فامی بوده است. با توجه به آنکه ذهبی تاریخ هرات عبدالرحمن فامی را ناتمام تلقی کرده، چه بسا که شاگرد راه استاد را ادامه داده و در تکمیل کتاب وی کوشیده است. در صورتی که این گمان درست باشد، ظاهراً بدین سبب، حاجی خلیفه ابوروح هروی را در شمار مصنفان تاریخ هرات پنداشته است.

این استنباط مصححان درست نیست. منظور حاجی خلیفه (ج ۱، ص ۳۰۹) ابوروح عیسی بن عبدالله هروی (وفات: ۵۴۴) است که تاریخی درباره هرات نوشته بود (نیز ← بغدادی، ج ۱، ص ۸۰۷) و عبدالرحمن فامی نیز از وی روایت حدیث داشته است (سبکی، ج ۷، ص ۱۵۱). زُرنَتال (ج ۲، ص ۲۳۲) می‌نویسد که سبکی از تاریخ ابوروح هروی یاد کرده است. اما نگارنده در طبقات الشافعیة الکبری چنین چیزی ندیده است. شاید مراد زُرنَتال تحریرهای دیگر این کتاب (طبقات وسطی یا طبقات صغری) باشد.

– در صفحه بیست و هفت، مصححان الأغانی را از جمله مآخذ فامی به شمار آورده‌اند و مستندشان این عبارت کتاب (ص ۲۲) بوده است:

و معبد را گفتند – صاحب اغانی – که قتیبه چهار شهر حصین گشاده کرد (متن: کردند). گفت: شما را ازین چه عجب می‌آید، من چهار صوت (متن: صوب) وضع کرده‌ام که دشوارتر است از فتح کردن این چهار شهر.

پیداست که «صاحب اغانی» توصیفی است که مؤلف از معبد (ابو عبّاد معبد بن وهب – وفات: حدود ۱۲۵ – مغنی و خنیاگر عرب) کرده است و ربطی به ابوالفرج اصفهانی و کتاب او ندارد.

– در صفحه سی آمده است:

همچنین قابل توجه است که قاضی ابوالعلاء صاعد بن سیار (د: ۴۹۵)، از دیگر رجالی که مؤلف بی‌واسطه از قول آنها مطلبی نقل می‌کند، قاضی القضاة هرات بوده و از معاصران شیخ عبدالرحمن فامی به شمار می‌رفته است.

در کتاب‌های رجال، از دو تن از اهالی هرات یاد می‌شود که معاصر هم و در سوقِ نسب تاحدی شبیه به یکدیگر بوده‌اند. یکی ابوالعلاء صاعد بن سیار بن یحیی هروی

(۴۹۴-۴۰۵) و دیگر ابوالعلاء صاعد بن سیار بن محمد هروی (وفات: ۵۲۰) که هردو در هرات منصب قضا داشته‌اند. معلوم نیست که مراد فامی از ابوالعلاء صاعد کدام یک از این دو تن بوده است. اما، اگر سال وفات فامی (۵۴۶) را در نظر بگیریم، به احتمال نزدیک به یقین نفر دومی، که در سال ۵۲۰ درگذشته، مراد بوده است. (← ذهبی، ج ۱۴، ص ۲۲۴ و ۴۷۴؛ صفدی، ج ۱۶، ص ۲۳۰)

نسخه بردار در کتابت سهل‌انگار و یا نسخه‌ی اساس او بدخط بوده است و به نظر می‌آید برخی از کلمات را نقاشی کرده باشد. مواردی از اشتباهات متن را مصححان در دیباچه کتاب تذکر داده‌اند. اینک مواردی دیگر:

ص ۷: مهلب... پسر برادر خود را نجیر بن قبیصه هیچ شغلی نفرمود.  
 نام درست این شخص بَحْتَری بن قَبِیصَه است (بیهقی، ص ۸۵). نام او را بَسْر بن مُغیره (صفدی، ج ۱۰، ص ۱۳۴) و بَسْر بن مُغیره (ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳، ص ۹۰) نیز نوشته‌اند.  
 ص ۸: این ابیات به مهلب رسید، فرمود که او را بار دهید... او (یعنی بحتری) گفت:

که یزید (متن: برید) و مغیره همچو پدر افکنندم به محنت و به هوان نویسنده یا کاتب، به خلاف رسم معمول خود، از آوردن اصل بیت عربی غفلت کرده و فقط ترجمه آن را آورده است. بیت‌های فراموش شده در بعضی منابع آمده است.  
 (← بیهقی، ص ۸۶؛ صفدی، ج ۱۰، ص ۱۳۴؛ ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳، ص ۹۰)  
 ص ۱۹: در حق وی گوید ثابت بن قطنه الخراسانی:

کل القبایل یابعوک علی الذی تدعوا الیه طابعین و ساروا  
 خراسانی خواندن ثابت خالی از اشکال نیست هرچند، در بعضی منابع دیگر نیز، چنین نسبتی دیده می‌شود. اما نام درست وی ثابت قطنه است و قطنه لقب اوست. در یکی از فتوحات ماوراء النهر تیری به یکی از چشم‌های ثابت خورد و او از یک چشم نابینا شد. وی چشم نابینا را با قطعه‌ای پنبه (قطنه) می‌پوشانید، ازین رو، به وی لقب قطنه دادند. ظاهراً نویسنده یا کاتب گمان برده است که ثابت قطنه یعنی ثابت پسر قطنه. نام پدر او کعب بود. ابوالفرج اصفهانی (ج ۱۴، ص ۲۴۷) و ابن قتیبه (ابن قتیبه، ج ۲، ص ۳۸۶) اخبار ثابت را نقل کرده‌اند. در مصرع دوم نیز، «طابعین» نادرست و «طائین» یا «تابعوک» درست است. (← بیهقی، ص ۸۶؛ ابن قتیبه، ج ۲، ص ۳۸۶)

ص ۳۶: چنین دیدم در کتاب الرؤساء و الأجله که ابوالحسین بن فارس ساخته است ... در هیچ مأخذی، چنین کتابی به ابن فارس (قرن ۴)، صاحب مقایس اللغه، نسبت داده نشده است. نام درست این کتاب، الأجله و الرؤساء و نویسندۀ آن ابوالحسین (ابوالحسن) علی بن عبدالعزیز جرجانی (وفات: ۳۶۶) است.  
 ص ۵۱:

و كذا الدّنيا اذا ما انقلبت صيرت معروفها منكرها

در مصرع اول، «اذا ما اقبلت» درست به نظر می آید.

ص ۸۱: و دروی گفته آمد:

قولاً لنوح و لفتكين من شوم هذا الحاكم اللعين  
 سليلما عن مثل ملك الصين لسلة الشعر من العجين

ضبط درست این بیت‌ها را ثعالبی (ج ۴، ص ۱۱۹) چنین آورده است:

قَوْلًا لِنُوحٍ نُّمَّ لِفَتَكَيْنِ لِشُؤْمِ هَذَا الْحَاكِمِ اللَّعِينِ  
 سَلَّلْتُمَا عَن مِثْلِ مَلِكِ الصِّينِ كَسَلَّةِ الشُّعْرِ مِنَ الْعَجِينِ

و شاعر آن را ابوالحسن علی بن الحسن اللحام ذکر می کند.

درباره منابع فامی چند نکته قابل ذکر است:

– در ص ۱۴۰ آمده است:

و در کتابی دیدم که به کسی منسوب نبود [در] ذکر مفاخر خراسان، از فضایل خراسان آن است که ...

باز در صفحات ۱۴۵ و ۱۴۶ آمده است: «و از مفاخر خراسان آن است که ...».

از تعابیر «مفاخر خراسان» و «فضایل خراسان» می توان حدس زد کتابی که فامی نویسنده اش را نمی شناخته مفاخر خراسان نوشته ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن محمود کعبی بلخی (وفات: ۳۱۹) معتزلی معروف بوده است. نام این کتاب را محاسن خراسان (ابن ندیم، ص ۳۱۶) نیز نوشته اند. چون بخشی از این کتاب به نیشابور اختصاص داشته، از آن به تاریخ نیشابور (بیهقی، ص ۲۱) نیز تعبیر شده است. سمعانی از مفاخر خراسان بسیار نقل قول می کند. (← سمعانی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ ج ۲، ص ۴۱۷؛ ج ۳، ص ۳۳؛ ج ۴، ص ۳۵)

– در ص ۲۶، روایتی به اسناد از سلمویة بن صالح نقل شده است. در ص ۱۳۸ نیز آمده است: «چنین روایت کند بوصالح سلمویة».

این شخص ابوصالح سلیمان (محمد) بن صالح نحوی ملقب به سلمویة از نویسندگان و محدثان قرن سوم هجری و از اهالی مرو است که کتابی در فتوح خراسان (← سمعانی، ج ۳، ص ۹۵) و کتابی در تاریخ مرو (همان، ج ۳، ص ۲۸۱) داشت. ابن ندیم (ص ۱۷۷) کتاب الدولة را به او نسبت می‌دهد که نام کامل آن فی الدولة العباسیة و امراء خراسان است و مسعودی (ص ۶۲) روایتی از آن نقل کرده است. سمعانی نیز، به اسناد، بعضی روایت‌های سلمویة را نقل کرده است (← سمعانی، ج ۱، ص ۳۳، ۳۵). اما به نظر نمی‌آید که فامی مستقیم از کتاب‌های سلمویة استفاده کرده باشد.

– از رهگذر کتاب روضات الجنات نیز، از دو مأخذ دیگر فامی اطلاع می‌یابیم. در این کتاب، پس از نقل وقایع عصر سامانی و اوایل عصر غزنوی تا حدود سال ۴۰۰، آمده است:

شیخ عبدالرحمن فامی تا این محل از قول ابو عبید مؤدب روایت کرده است و از ابواسحاق حداد روایت دیگر آورده است که در وی خلاف‌هاست. چون بدین حالات زیاده احتیاجی نیست آن روایت را نوشتن مناسب ندیدم. (اسفزاری، ج ۱، ص ۳۸۷)

مصححان نسخه خطی نویافته (صفحه سی) این سخن اسفزاری را از «سهو»های او دانسته و برآنند که ابواسحاق نمی‌توانسته سیر حوادث هرات را تا روزگار محمود (۳۸۷-۴۲۱ هـ) پی گرفته باشد «زیرا وی در ۳۳۴ درگذشته است».

به نظر می‌آید که اسفزاری اشتباه نکرده باشد. ابواسحاق در سال ۳۳۴ درگذشته و می‌توانسته است راوی اخبار سامانیان تا دوران فرمانروائی نصر بن احمد (۳۰۱-۳۳۱ هـ) باشد. ابو عبید نیز در سال ۴۰۱ درگذشته و می‌توانسته است راوی اخبار عصر سامانی و اوایل عصر غزنوی باشد. لذا فامی با دو روایت از دو نویسنده هرات درباره سامانیان روبه‌رو بوده که در آنها اختلافاتی وجود داشته است. بنابراین، گفتار اسفزاری قابل توجیه است. به هر حال، از این گزارش اسفزاری از دو مأخذ دیگر فامی آگاهی می‌یابیم:

– تاریخ ولات هرات، نوشته ابو عبید احمد بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن مؤدب هروی باشانی (وفات: ۴۰۱)، نویسنده کتاب معروف الغریبین (غریب قرآن و حدیث).

وی از محدثان قرن چهارم بود و از ابواسحاق بزّاز هروی و ابواسحاق حدّاد هروی حدیث استماع کرده است. (صفدی، ج ۸، ص ۱۱۴؛ ذهبی، ج ۱۳، ص ۸۴). در منابع در دسترس نگارنده موردی دیده نشد که از تاریخ وولات هرات اقتباس شده باشد.

– تاریخ هرات، نوشته ابواسحاق احمد بن محمد بن یاسین هروی حدّاد (وفات: ۳۳۴). وی از محدثان هرات بود و مرویاتش محلّ اعتماد دیگر محدثان نبود (خلیلی قزوینی، ص ۳۳۶؛ ذهبی، ج ۱۲، ص ۳۰). هم‌زمان با او، محدث دیگر با نسب‌نامه ابواسحاق احمد بن محمد بن یونس بن نمیر هروی بزّاز (وفات: ۳۲۹) در هرات می‌زیسته است (خطیب بغدادی، ج ۵، ص ۱۲۶). آنچه مسلم است ابواسحاق حدّاد صاحب تألیفی درباره هرات بوده است، اما برخی نویسندگان کتابی هم در این زمینه به ابواسحاق بزّاز نسبت داده‌اند. چنان‌که صفدی (ج ۱، ص ۴۸)، در مقدمه کتاب خود، کتابی در تاریخ هرات به ابواسحاق الرزّاز نسبت داده که ظاهراً «الرزّاز» محرّف «البزّاز» است. سُبکی در طبقات الشّافعیّة الوُسطی یک‌بار، هنگام ذکری از ابواسحاق بزّاز، تاریخی درباره هرات به او نسبت داده اما این انتساب را در طبقات الشّافعیّة الکبری حذف کرده است (سُبکی، ج ۴، ص ۸۵ و حاشیه). بیهقی (ص ۲۱) و حاجی خلیفه (ج ۱، ص ۳۰۹) نیز به هر دو ابواسحاق تاریخ‌هایی درباره هرات منسوب داشته‌اند. از این موارد پیداست که، از قدیم، بین نویسندگان، در اینکه کدام یک از این دو نفر مؤلف تاریخ هرات بوده اختلاف بوده است. اما آنانی که به این کتاب دسترس داشته و از آن نقل قول کرده‌اند، به اتفاق، نویسنده آن را ابواسحاق حدّاد ذکر کرده‌اند (ابن حجر، ج ۱، ص ۲۹۱؛ ج ۶، ص ۳۱۶؛ همو، ج ۲، ص ۶۸؛ ج ۵، ص ۳۷۷؛ ج ۶، ص ۳۷؛ سُبکی، ج ۲، ص ۲۹۵؛ ابن اثیر در الإصابه و دیگران). سخاوی نیز، هنگام یادکرد از تاریخ‌های هرات، کتابی در این باب به ابواسحاق حدّاد نسبت داده است:

ولأبي اسحاق احمد بن محمد بن ياسين الهروي الحدّاد في تصنیفین آخدهما علی المعجم و الآخر... لأبي عبدالله الحسن بن محمد الکتبی أظنُّ. (سخاوی، ص ۲۸۵)

رُزنتال، مصحح کتاب سخاوی، در حاشیه می‌نویسد:

«الآخر» در اصل بدون الف و لام بود؛ باید که الف و لام از آغاز این کلمه و کلمه یا کلماتی از پس آن افتاده باشد.

وی درباره کلمه افتاده (که جای آن را خالی گذاشته) حدسی زده است که درست نیست.

اما از سخن سخاوی چنین برمی آید که مطالب تاریخ ابواسحاق حدّاد به دو صورت تنظیم شده بوده است. یکی به صورت معجم (ترتیب الفبایی) و دیگر، به احتمال بسیار قوی، به صورت سنواتی یا طبقاتی. کتابی هم که سخاوی، به ظنّ، به کتبی نسبت داده در تاریخ هرات نیست.<sup>۳</sup>

لذا شاید این دوگانگی در دسته‌بندی مطالب کتاب حدّاد که، به احتمال قوی در دو مجلد جداگانه بوده است، موجب اصلی تشویشی باشد که در منابع درباره هویت مؤلف آن پیش آمده است.

### منابع

- ابن حجر (۱)، لسان المیزان، مطبوعات اعلمی، بیروت ۱۴۰۶.  
 — (۲)، الاصابة، دارالجيل، بیروت ۱۴۱۲.  
 ابن رجب، الذیل علی طبقات الحنابلة، دارالمعرفه، بیروت [بی تا].  
 ابن الفوطی، مجمع الآداب فی معجم الالقب، تحقیق محمّد کاظم، تهران ۱۴۱۶.  
 ابن قتیبه (۱)، عیون الاخبار، دارالکتب المصریه، مصر ۱۳۴۸.  
 — (۲)، الشعر و الشعراء، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۲۶.  
 ابن ندیم، الفهرست، ترجمه محمّد رضا تجدد، تهران ۱۳۴۶.  
 ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، بیروت ۱۹۵۹.  
 ابوبکر بلخی، فضائل بلخ، ترجمه عبدالله بلخی، تصحیح عبدالحی حبیبی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.  
 اسفزاری، روضات الجنّات، تصحیح محمّد کاظم امام، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۸-۱۳۳۹.  
 بغدادی، اسماعیل پاشا، هدیه العارفین، استانبول ۱۹۵۱.  
 بیهقی، تاریخ بیهق، به تصحیح احمد بهمنیار، فروغی، تهران ۱۳۶۱.  
 ثعالبی، یتیمه الدهر، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۳.  
 حاجی خلیفه، کشف الظنون، داراحیاء التراث العربی، بیروت [بی تا].  
 خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه، بیروت [بی تا].  
 خلیلی قزوینی، الارشاد، دارالفکر، بیروت ۱۴۱۴.

(۳) کتاب ابو عبدالله حسین بن محمّد کتبی (۴۰۹-۴۹۶ هـ) ذیلی بوده است بر الوفيات تألیف ابواسحاق ابراهیم بن محمّد قرّاب هروی (وفات: ۴۲۹). عبدالقادر رهاوی نیز ذیلی بر کتاب کتبی نوشته به نام المادح و الممدوح. از اقتباس‌هایی که از کتاب کتبی در دست است چنین بر می آید که این کتاب در شرح احوال دانشمندان علوم شرعی بوده و اختصاص به شهر هرات نداشته است. (ابن رجب، ج ۱، ص ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۶۱؛ نَوَوی، ص ۳۲۳؛ یاقوت، ج ۱۷، ص ۱۶۴؛ عبدالغافر فارسی، ص ۳۰۸).

- ذهبی، سیر اعلام النبلاء، دارالفکر، بیروت ۱۴۱۸.
- رافعی قزوینی، التدوین فی اخبار قزوین، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۸.
- رُزنتال، تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، آستان قدس، مشهد ۱۳۶۸.
- زرکوب شیرازی، شیرازنامه، به تصحیح اسماعیل واعظ جوادی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰.
- سُبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، داراحیاء الکتب العربیة، مصر [بی‌تا].
- سخاوی، الأعلان بالتوبیخ لمن ذمّ اهل التاريخ، به تصحیح فرانتز رُزنتال، بغداد ۱۳۸۲.
- سمعانی، الأنساب، تصحیح عبدالله عمر البارودی، دارالکتب العلمیه، بیروت ۱۴۰۸.
- سیفی هروی، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح محمد زبیر الصدیقی، افسست کتابفروشی خیام، تهران ۱۳۵۲.
- صفدی، الوافی بالوفیات، بیروت ۱۴۰۱.
- عبدالغافر فارسی، تاریخ نیشابور، قم ۱۳۶۲.
- مسعودی، التنبیه و الأشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۵.
- نَووی، مختصر طبقات الفقهاء، دارالفکر، بیروت ۱۴۱۶.
- یاقوت حموی، معجم الأدباء، دار احیاء التراث العربی، مصر [بی‌تا].

